

بیحس کرده قطرات اشك بسیار سرد درختان بروی شاه و کیسوان ایشان ریخته گاهی نیز از یقه و گردن عبور و مابین پیراهن و پوست نفوذ نموده اسباب قشعریه میشوند . در این جمعیت همه قسم اشخاص بدبخت بنظر در آمده بعضی از آنها زنهای خانه دارند که زحمات و مصائب این زمانه و روزگار هنوز در ایشان گویا چندان اثری نکرده در خانه خود باقوت قلب از صبح تا شام مشغول طباشی و توجه بچه ها و جارو و شستشو و درز و دوز بوده هیچ خسته نمیشوند . بعضی دیگر دخترگان باریك ولاغری هستند که نمیدانم بچه مناسبت بنظر ایشان گریه های دراز اندامی را که دائماً تبار و مبتلا بمرض سل باشند به خاطر آورده بعضی جدیه ها و مادر زنها یا مادر شوهر ها دیده میشوند که همه وقت لباس ماتم در برداشته بالعکس بعضی زنهای دیگر مشاهده میشوند که بخوبی معلوم است تازه عزا دار شده اند . خدمتکار ها که مانند همه وقت سر برهنه راه میروند در این جمعیت خوب تشخیص داده شده با یکدست زنبیل خالی که برای سایر آذوقه هاست گرفته و در دست دیگر کیف پول را محکم چسبیده اند .

بعضی پیر مردها نیز در این جمعیت دیده میشوند که در خانه هیچ مصرفی نداشته و بملاحظه آنکه باری از روی دوش عروس با دختر خود برداشته باشند جزو داوطلبان خود را مندرج داشته هم وقتی میگذرانند وهم يك کیسه ذغال سنك خریده بخانه میآورند .

بچه ها در این جمعیت هیچ دیده نمیشوند جز بچه هائی که در بغل مادر ها باشند . بچه های بزرگ را مدتی است که اداره آذوقه

قدغن کرده که بمحل ذغال فروش و امثال آن نیایند زیرا سابقاً تقرب
نموده يك خانوار معظمی که مثلاً پنج شش بچه داشته است هر پنج شش
بچه را علاوه بر بزرگها جدا جدا بمحل توزیع فرستاده و هر يك قسمتی
دریافت نموده باین ترتیب يك خانوار که میبایستی در بیست و چهار
ساعت سه من ذغال بیشتر نبرد از بیست سی من زیاد تر برده و این
مخالف با افکار عامه بود که معنای عدالت را این قسم مساوات می دانند
که تمام خانوارها از كوچك و بزرگ باید به يك اندازه
حق ببرند .

باری در این جمعیت که بواسطه سرما آب از چشم و بینی سرخ
رنگ آنها چکیده و در لبهای بهم فشردۀ ایشان آثار غصه و اندوه نقش
بسته و بیکدیگر فشار داده و جلو رفته بسته بسته بعضی کلمات تلخ ما بین
ایشان رد و بدل شده و کسی را که از حد خود خارج میشد سر زدن
داده منعش میکردند بکنفر پسر زنی را دیدم که پس از دو ساعت انتظار
و قدم قدم جلو رفتن چون نوبت بوی رسیده بود خود را کنار کشیده
و بیکنفر زن جوانی که در پشت سر او واقع شده بود و نوبتش بعدمی
رسید گفت خانم چون شما حامله هستید و زیاده برین نمیتوانید معطل
بشوید من جای خود را بشما داده بیاید حصه خود را دریافت داشته بروید
من بعد از شما ذغال خواهم خرید .

(۱۱۲) تبدیل اخلاق پس از تغییر اوضاع

در این موضوع که ما نیز مدتهاست بخوبی ملتفت آن شده ایم و

میدانیم حا کمان در زمان مغرولی همه شبلی و با یزید شوند و کذالك
بالمکس اسیانمولها حکایتی ساخته و در تماشاخانه ها بمعرض نمایش در
آورده اند : در یکی از دهات نزدیک بیای تخت دهقانی آبرودند
که صاحب زن و فرزند یعنی دارای يك دختر بزرگ است برای احوال
پرسی برادر خویش بشهر رفته غیبتش چند روزی بطول انجامید. دختر
که بیکی از جوانان ده نامزد شده بود اغلب با مادر صحبت مسافرت
پدر را داشته میگفت عمو که سالهاست دریایتخت توطن اختیار نموده
اخیراً خبر ناخوشیش بمارسیده مبادا جهان فانی رادر این موقع بدرود
گفته و مارا در عزا نشانده بعد از مراجعت پدر باز کار عروسی بتمویق
بیفتد. داماد همه روز بآن خوانواده سرکشی نموده و همه وقت انتظار
مراجعت پدر زن آنیه خویش را کشیده ناگهان دهقان ورود نمود.
ولی چه دهقانی از آقایان شهری هم بالاطر یعنی بکلی تغییر وضع
داده اولاً يك پیشخدمت و یکنفر آشپز همراه خود آورده تانیاً لباس
های اعیانی دربر داشته تالتاً چهره کشاده و سیمای جوانی اتخاذ نموده رابعاً
لهجه و طرز تکلم خود را تغییر داده خامساً لندی الورد رو بکسان
خویش کرده گفت چه نشسته اید که ترتیبات زندگانی من
فوق العاده دگرگون گشته الان که بسا شما صحبت میدارم یکی از
بزرگترین دولتمندان شهری محسوب شده مرحوم برادرم که خدایش
رحمت کناد از ذخایر روزگار شصت هزار تومان پول نقد فراهم کرده
داشت که تماماً باین جانب چون وارث دیگری نداشت انتقال یافته آن

یولها بالتمام نزد صراف است که از تنزیل آن اکنون بهترین اوضاع زندگی نموده شما نیز میباید از همین دقیقه ببعثت معیشتی درخورشان و مقام خود اختیار نموده این ترتیبات دهاتی را کنار گذاشته اول این پسره که خود را داماد من نام نهاده باید دیگر در این خانه راهش نداده و از طبقه اعیان و نجیبان فکر داماد نموده علی العجالة تدارکات خود را دیده بشهر باید نقل مکان کنیم زیرا میکروبهای هوای پر عفونت این ده نزدیک است حلقوم مرا خفه کرده بیش از يك شبانه روز دیگر تاب مقاومت آنها را نداشته البته البته باید زود تر حرکت کرده برویم .

بیچاره داماد با دلی پراز درد و رنگ روی پریده از آنجا بیرون رفته دختر در زیر بهانه مرگ عمو بنای گریه و زاری را نهاده ولی زن در حال حیرت و تردید و باصطلاح مات مانده بیچهره شوهر نگاه میکرد .

شوهر گفت منتظر چه هستی آیا گمان میکنی مانند ایام گذشته هر وقت که بخانه وارد میشوم باید بسرو صورت تو بوسه ها زده و نوازشها بکنم ! زن و شوهری اعیانی غیر از آن زنا شوئی است که مسابقاً داشته مری که جزو اعیان و سرمایه داران است بفکر خوشگذرانیهای خود بوده لااقل يك یا دو معشوقه گرفته خانم نیز در نوبت خود هر گونه رفتار کند مجاز و آزاد بوده و توقع بعضی چیزها را که مختص بخانواده فخر است نباید داشته فعلاً برای آراستن میز شام باید دستور العملهای لازمه باین آشپز داده غذا هائی را که مسابقاً شما تهیه

هیگر دید دیگر بوجود من و کسان من سازگار نیفتاده باید از جاحر کت کرده و چیز هائی را که میگویم استقبال نموده فوراً انجام بدهید .

باری آن شب گذشته روز بعد قبل از ظهر بود که کشیش و کدخدای ده بمنزل دهقان آمده گمان کرد بتهنیت وی شرفیاب شده اند ولی بالعکس کد خدا پس از تسلیت از مرگ برادرخبر ورشکست شدن صراف را باو داده دهقان حالش دگرگون گشت و دفعه از عالمی بعالم دیگر درآمده بیچارگیش بکلی تسلا ناپذیر بود خیالات اعیانیت دفعه از کلاهش پریده بموالم سابقه دهقانی رجعت کرده درصدد ترتیبات زندگانی همیشگی خویش بر آمد . و کشیش موقع را مختتم شمرده گفت خوب است صیغه عقد دختر را با همان داماد که همگیش شناخته و میدانیم جوان سر براهی است جاری نمود حضور کد خدا نیز بمد این مطاب گشته وصلت مزبوره انجام پذیرفت . و پس از انجام دادن این منظور بددهقان خبر خوشی داده گفتند ورشکست شدن صراف را ما خود برای حصول این مقصود جعل نموده و شصت هزار تومان شما هیچ عیب نکرده بجای خود باقی است و شما متمول هستید ولی از شما خواهش میکنیم متمولی باشید معقول نه نامعقول .

(۱۱۳) پهلووان آسمانی

پهلووان زمان حکمت آمیز و لطر را اگر ما پهلووان آسمانی یا بطور مطلق پهلووان مینامیم نه بملاحظه زور مندی یا تنومندی او نسبت بهموطنان خود بوده زیرا با ایشان تفاوتی نداشته فقط بواسطه آن است که نسبت بما که سهل است نسبت بساکنین کره زحل نیز بزرگتر یعنی

عظیم الجثه تر بوده هشت فرسخ شش هزار و شش ذرعی طول قامت داشت . این پهلووان از جمله ساکنین ستاره شعرای یمانی بود و در آنجا زندگی نموده از همان زمان طفولیت آثار هوش و فراست در وجنات سیمای وی پدیدار بود زیرا هنوز بسن بلوغ که در آن کره چهار صد و پنجاه سال بعد از تولد شروع میشود نرسیده بود که یکدوره مثلاً تمام مطالب کتاب مجسطی و تحریر اقلیدس را از خارج تقریر نموده فتوحات مکیه محیی الدین اعرابی و شفای شیخ الرئیس را برای سایرین تدریس مینمود ولی افسوس که در امتحان ذره بینی یکی از کیکهائی که در زیر بغل مرغهای کوچک خواننده گاهی پیدا میشوند کتاب مفصلی نوشت که آن کتاب از نظر اولیای مذهبی گذشت . کشیشها آن کتاب را پسند نکرده و بعضی مطالب آنرا با عقاید مذهبی ناسازگار یافته تکفیرش نمودند اما نه آن قسم تکفیرهای جدی و کامل زیرا قرار بر آن گذاردند که موقتاً نفی بلد شده مدتی در خارجه بماند و پس از گذشتن زمان استغفار مجدداً بکره شعری رجعت نماید .

پهلووان بار سفر بست و از شعرای یمانی بشعرای شامی از آنجا به دبران و اردبران بتسرطایر و از نسرطایر بنسر واقع و سایر ستارگان مسافرت نموده و سیاحتها کرده اوقات میکندراند . در کره زحل با يك نفر از ساکنین آن که از حیث جثه از آن کوچکتر ولی از ما باز سه چهار هزار برابر بزرگتر بود آشنا گشت . این رفیق تازه که ما او را نوجه پهلووان مینامیم پهلووان را ترغیب نمود که با یکدیگر بجانب کره زمین آمده صیر و سیاحت کنند .

چون بکره زمین رسیدند دریا های محیط و دریا های بزرگ ما را

بچشم حقارت نگر بسته یعنی این دریا ها را نسبت با آنچه ایشان دیده بودند هیچ دانسته گمان کردند اینها کودالهای کوچکی هستند که از آب باران پر شده اند .

سطح زمین را نیز غیر مسکون یافته زیرا ماها اندازه و عظمتی را که قابل توجه ایشان باشد نداشته یعنی از شدت کوچکی بچشم آنها در نمی آمدیم .

نوجه پهلووان که مانند تمام سیاحان عصر جدید فراموش نکرده علاوه بر دور بین و اسباب عکاسی ذره بینی نیز همراه خود آورده بود آنرا در برابر چشم نگاهداشته و درخشکی و دریاها بنای تفتیشات گذاشت . ناگهان چیزی بنظر در آورد در دریای شمال در سطح آب جنبیده آنرا حیوان ذره بینی پنداشت و بوجود آن پهلووان را آگاه ساخت .

پهلووان در حالی که ذره بین را جلوی چشم خود نصب نموده بود آن جنبنده را که کشتی بسیار بزرگی بود حامل یکدسته از علمای فرانسه که از سیاحت قطب شمال بر میگشتند از روی آب روده یعنی با نوك دو انگشت بطرزی که له نشود آنرا آهسته بر داشته و بروی ناخن خود گذاشته دونفری با ذره بین مشغول تماشا و تحقیقات شدند . نوجه پهلووان گفت این باید از حیوانات صفاری باشد که در آبهای را کده تولید می شوند . پهلووان گفت من در پشت و اطراف شکم این موجود چه حیوان و چه از جنس قارچهای ذره بینی باشد بعضی ذرات بسیار کوچک مشاهده میکنم که با آزادی حرکت کرده مثل این است که وحشت عارض ایشان شده باین طرف و آن طرف رفته و بیا

یکدیگر حرف زده گویا دارای عقل و شعورند و فی الحقیقه آن ذرات مسافرین کشتی بوده یکی از آنها که در علم مثلثات سر رشته داشت اسطرلابی در دست گرفته و با آن اسطرلاب فوراً طول قامت پهلووان را که هشت فرسخ بود تعیین کرده گفت هشتاد فرسنگ است دیگران در باب حدوث این واقعه که بکشتی ایشان روی داده بود گفتگو نموده و کم کم با پهلووان مربوط و همکلام شده ایشانرا بوجود بنی نوع بشر در سطح کره زمین آگاه ساختند و از اختراعات خوبی که بنی نوع بشر کرده و ترتیبات صحیحی که وضع نموده اند ایشانرا مستحضر و خوشحال ساخته بالعکس بعضی اختراعات و ترتیبات بد را نیز برای ایشان ذکر کرده اسباب گرفتگی خاطر پهلووانان را فراهم آوردند از آنجمله کشتی که جزو مأمورین قطبی بود بنای نطق را گذارده گفت که تمام موجودات این عالم کون و فساد از اجسام سفلی گرفته تا برسیم باجرام علوی تمام محض استراحت وجود ما ساکنین کره زمین خالق شده هیچ چیز در تمام عالم جسمانی یافت نمیشود جز آنکه برای جلب منافع و دفع مضار ما بکار رفته از آن منتفع شویم.

بدیهی است آن دو پهلووان از مقالات اخیر چندان خوششان نیامده آن جمعیت را بحال خود رها کردند و خدا حافظی نموده رفتند ولی قبل از رفتن بیکنفر از حکمیون که جزو مسافرین کشتی بود و مدتی با او صحبتهای فیلسوفی داشته بودند کتابی در علم حکمت بیادگار دادند.

وقتی که پس از رفتن ایشان فیلسوف مزبور کتاب را باز کرده

خواست مطالعه نماید دید تمام صفحات آن سفید است و از اول تا با آخر
ابتداءً يك كلمه چیزی در آن نوشته نشده بود !
این بود يك منظره بسیار مختصری از اصول مطالب و روش مندرجات
کتاب رمان فیلسوفی و لطر که ما خلاصه آنرا در این مقاله مندرج
داشتیم .

(۱۱۳) فالبالا یا بطون اخلاق بشر

بتقلید مقالات غیر قابل تقلید آقای اعلام الدوله خود نمائی و خود
ستائی یکی از اصول اخلاق بشر بوده کسی که دارای چیزی نیست و با
آنکه اصلاً نمیداند آن چیزی که موضوع گفتگوست چیست اظهار نداشتن
یا ندانستن آنرا نمیکند :

روزی یکی از درباریان لوی چهاردهم در زمانیکه لوی هنوز در
صفر سن و در تحت قیمومیت نایب السلطنه بود و درباریان دو دسته شده
بعضی میگفتند از کسبه پاریس هر چیزی را که برای خریدن بخواهیم
اگر چه آن چیز وجود خارجی نداشته و جعلی باشد کسبه اظهار نداشتن
نمیکنند و بعض دیگر میگفتند نه از ورسایل حرکت کرده بیاریس آمد
و در جلوی یکی از مغازه ها از کالسکه پیاده شده وارد مغازه گشت و
گفت آیا فالبالا دارید ؟ فوراً گفتند که بای و در برابر نظر وی پارچه
های نازک کم عرضی را گسترده از آن روز بیعد فالبالا که ما آنرا
چین چینی مینامیم اسم پارچه های نازکی شد کم عرض که آنها را
چین داده و بپای لباسها یا صندلیها و امتال آن دور تا دور دوخته
می آویزند .

همین امروز هم ممکن نیست در همین بازار بزازی طهران فرضاً خانمی وارد شده و هر اسمی که دلش میخواهد اختراع نموده مثلاً بیگی از کسبۀ بگوید چیت تحت البحر یا حریر تبس (حریر تلگراف بیسیم) دارید یا نه و آن بزاز بگوید ندارم . بلکه سایر همکاران وی نیز که این کلمات بشنوند فریاد کشیده میگویند خانم اگر آنجا ندارند تشریف بیاورید اینجا ما همه جورش را داریم !

اگر چه این مسئله را بر جلب نفع فعلی و تحصیل موقع برای فروش میتوان حمل نموده محرك در ونگورا فقط پیشرفت کاسبی و فائده نقدی توان دانست ولی باز خود ستائی و خود نمائی را که يك نوع مبنائی برای فائده مآلی است نباید بی دخل و تصرف فرض نموده روزی در یکی از دواخانه ها بودم که در آنجا نسخه طبیبی را آورده دوا می خواستند . دوا ساز که بالنسبه آدم متدبنی بود نزد من آمده و آهسته گفتم این دوا را ندارم بجای آن چه بدهم . گفتم هیچ بگو ندارم . گفتم همچو چیزی مجال است زیرا نه فقط بملاحظه دخل است که هر طور شده باید این نسخه را بیبچم بلکه بیشتر بآن ملاحظه است که اگر بگویم ندارم و مشتری را رد کنم بدواخانه ما شکست وارد آمده اسباب کسادی بازار ما فراهم خواهد شد !

پس معلوم میشود خود نمائی و خود ستائی جزو بطون اخلاق بشر بوده و دروغ گفتن لازم مازوم زندگانی انسان است !

« یکی از ثقفی ها »

(۱۱۵) قوه حافظه

میگویند در قرون عتیقه که هنوز خط اختراع نشده بود حافظه بنی نوع بشر بملاحظه آنکه میبایستی همه چیز را در ذهن خود نگاهداری کنند به مراتب از حالا بیشتر بود. قوه حافظه که مربوط به چشم یعنی راجع بمبصرات و مرئیات باشد خیلی قویتر از آن است که راجع بشامه و ذائقه بوده و قتیکه انسان کسی را که سابقاً دیده است ببیند بسهولت او را شناخته یا هر گاه شبیه چیز یا کسی را ملاحظه نماید فوراً او را بخاطر آورده ولی هر وقت بوی خوشی بمشام وی برسد یا فرضاً طعم مطبوعی در دهان احساس نماید مدتها طول میکشد تا بخاطر آورد که این عطر متعلق بکدام گل بوده یا این طعم از کدام میوه ممکن است احساس گردد. بالاتر از همه حافظه در باب مسموعات است زیرا این همه کلمات که انسان بمحض شنیدن معنای آنها را درک میکند و اینهمه صداها را که چون بگوش میرسند فوراً تشخیص داده چون ملاحظه کنیم بخوبی معلوم میگردد که میدان حافظه سمعی از تمام حافظه های دیگر وسیع تر و تاجائی ممتد میشود که بنظر اغراق میآید.

تمام اشخاص در تمام شعب حافظه یکسان نبوده بعضی برای صور و اشکال و بعضی برای محاسبات و اعداد و برخی برای کلمات و عبارات و بالاخره جمع دیگر برای اصوات و الحان حافظه های بسیار نیکو داشته همین قسم قوه تصویری بر حسب اشخاص مختلف شده بعضی شکل مثلث و مربع و مخمس را در ذهن خود زود تصور نموده از آن بیالا برای ایشان مشکل گشته یعنی شکل سدس را در ذهن خود نمیتوانند

حا داده و یا از مسمیع بیلا را نمیتوانند تصور بکنند . بالعکس بعضی از مهندسین و نقاشان دیده شده است که ده ضلعی و دوازده ضلعی را نیز با کمال سهولت از قراریکه میگویند در ذهن خویش در آورده و در تصور خود منتقش نموده اند .

اینکه بعد از بیدار شدن گاهی ممکن میشود که خوابها با کمال سهولت بخاطر آمده یا آنکه هر قدری سعی میکنند ممکن نیست بخاطر در آیند میگویند بدین واسطه است که اگر باز کردن چشم دفعه اسباب گسیختن تصورات نومیه نشده یا اگر پس از بیداری چیزی که بآن خواب مناسبت داشته و آنرا یاد آوری نماید در اطراف وجود داشته باشد و بذهن بر خورده مصادف گردد آنوقت سر رشته بدست آمده و پرده های خواب در نظر گسترده شده و الا موکول بآن است که در وقت دیگر وجه مناسبتی پیدا شود تا بخاطر بیایند یا وجه مناسبتی پیدا نشده هیچ بخاطر نیایند .

مطابق انکشافات معرفه الروح تجربتی عینا بهمین قرار است تذکار وقایع زندگانیهای سابقه اشخاص که تا وجه مناسبتی پیدا نشود بخاطر آوردن آنها امکان نا پذیر بوده و باز بهمین قرار است تذکار وقایع گذشته زندگانی فعلی هر کس که بدون وجه مناسبت هیچوقت بخاطر آورده نمیشوند .

باری در باب حافظه این محقق است که هر کس بیشتر فکر کند حافظه اش کمتر و اشخاص پر حافظه بالنسبه کم فکر ترند .

قوه حافظه در ردیف انسان دارای عمر و دوره زندگانی بوده در طفولیت و جوانی بسیار زیاد و چون بسن کمال ترقی کنند روز بروز از حافظه

کاسته و بر تعلقات افزوده شده بالعکس در پیری بترتیبات اولیه جوانی و طفولیت رجعت نموده باز زیاد میشود این است که پیر مرد ها بایسر زنها غالباً مانند بچه ها بر گو میشوند .

قوة حافظه را با عقل و علم نباید مشتبه نمود . بسا اشخاص حکه عاقل و عالمتد ولی قوة حافظه نداشته و بسا اشخاص که حافظه دارند ولی عقل ندارند بد بخت تر از همه کسانیند که نه عقل دارند نه علم نه حافظه .

برای زیاد شدن قوة حافظه تمام دواهایی که استعمال می کردند بیفائده بلکه اغلب مضر بوده فقط تدبیری که مؤثر است آن است که حافظه را باید مانند هر قوة که بخواهند زیاد کنند بکار وادارند تا افزایش قدرت در آن پدید آمده متلاً بچه ها بخوردن چند عدد مویز در صبح ناشتا نباید اعتماد نمود بلکه باید جد و جهد کرده شعر و لغت و عبارات مفیده که حقایق را بیان نمایند از حفظ کنند تا بر قوة حافظه شان افزوده گردد نه تا آن حدی که اسباب خستگی و زبونی این قوه شده آن مقداری را که دارند هم از دست بدهند .

حافظه های بسیار عجیب و غریب در هر قوم و طایفه و در هر عهد و زمان گاهگاه دیده شده مینویسند سیروس شاهنشاه ایران در سلطنت نشین خویش بیست و دو ملت در تحت تبعیت خود داشت که باهر مانی بزبان مخصوص او حرف زده اسم تمام سربازان خود را فرداً فرداً از حفظ داشته هر يك را بنام خود صدا میزد . شخصی نزد وی آمد که من دوائی برای زیاد کردن حافظه پیدا نموده ام گفت اگر برای کم کردن حافظه بود من طالب بودم .

اشخاصیکه اشعار یا عبارات چندین رساله یا کتاب را در ذهن خود سپرده و از هر نقطه که بخواهند مستقیماً یا معکوساً شروع بخواندن میکنند همه وقت دیده شده یکی از کتیبها حافظه غریبی داشت که صد کلمه جفنگ یعنی صد کلمه جمعی و بیمعنی را که سایرین ساخته و نوشته بودند چون بگذرد برای او میخواندند او بلا فاصله بی یکذره اختلاف تمام آن کلمات را عیناً و با همان ترتیب بزبان آورده از اول تا آخر میگفت . و از جمله مردمان بی حافظه آن مؤذن داستان است که شخصی دید بالای مناره ایستاده و کاغذی در دست گرفته اذان میگوید . چون نزدیک شد دید عبارات اذان در روی آن کاغذ نوشته شده پرسید مگر اذان را از حفظ نیستی؟ گفت نه . گفت چند سال است اذان میگوئی؟ گفت بیست یاسی یا چهل سال نمیدانم . گفت خیلی غریب است که در این مدت مدید نتوانستی عبارات اذانرا از بر نموده باشی ! مؤذن دست او را گرفته گفت بیا تا عجیتر از خود بتو نشان بدهم . او را بشبستان مسجد در آورد و امام جماعت را که در محراب نشسته بود بوی نشان ده گفت برو باو سلام کن .

آن شخص جاو آمده سلام نمود . امام جماعت دست در زیر یک گوشه از سجاده برده و قطعه کاغذی را که در روی آن جواب سلام را نوشته بودند بیرون آورد و نگاه کرده گفت و علیکم السلام مرد مؤمن !

(۱۱۶) بمیرید و ببیند

این بازی با وجود اسم حزن انگیز خود یکی از بازیهای خنده دار است که در باب ناسیاسی و کفران نعمت ساخته شده و در تماشاخانه

های اسپانی آنرا بمعرض نمایش در میآوردند؛ صاحبمنصب جوانی که در یکی از هزاران جنگهای واقع در اسپانی ظاهرأ مقتول و نعش وی در میدان جنگ متروک شده است جراحتش کاری نبوده و پس از رفتن لشکریان بحال آمده و در آن حوالی چند روزی رفع خستگی و کسالت کرده بی آن که شناخته شود بشهر خود رجعت مینماید.

خبر گذشته شدنش که در شهر انتشار یافته بود آشنا یان و دوستانش را هر يك بحالی در آورده و پرده از روی آنها برداشته اولاً نامزدش پس از اندك افسوس که اظهار آن در انظار لازم بود نامزد شخص دیگری شده بآن شخص میگوید من شنیده بودم که بعضی از زنها ممکن است دو نفر را دوست داشته باشند اما من بر خلاف این سابقه ممکن نیست کسی را دوست داشته باشم مگر در صورتی که دوست سابق من مرده باشد. و اینکه زندگانی دوست لاحق خود را بتذکارات دوست گذشته لاینقطع تلخ بدارم هیچ اعتقاد نداشته همان قسم که در ظاهر او را فراموش میکنم در قلب خود نیز کمتر موقعی پیدا میشود که بخيال وی افتاده و دوستی های او را بخاطر بیاورم.

در این بازی شخصی که خيال دارد نامزد آن صاحب منصب را بگیرد یکی از بهترین دوستهای اوست که زودتر از همه خبر گذشته شدن وی را منتشر ساخته و از همه بیشتر اسفناك شده اظهار پربشانی و درد و تألم مینماید.

یکی دیگر از اشخاص این بازی دوست دیگری است که رفتن به تماشاخانه و ساز و آواز را ترجیح بر آن میدهد که در مجلس فائحه

و ختم حاضر شده خود را با افسردگی که منافعی با صحت مزاج است آشنا سازد .

هیچکدام از حضار مجلس ختم ابدأ یکذره اشک از چشمشان تراوش نکرده فقط در آن میانه یکنفر پیر مرد یهودی است که های های می گوید . ماتمزدگی او تسلا ناپذیر بوده زیرا این پیر مرد مبالغی پول بآن صاحبمنصب قرض داده و الحال که او کشته شده است میترسد خالی بمنافع وی وارد آمده طلب او فرضاً سوخت شود .

مختصراً در این بازی تفصیل حال روحی يك يك از بازماندگان خوب واضح و علنی شده مخصوصاً خوشنودی کسانی که از مردن او فایده میبردند و بد حالی کسانی که از قبیل ناظر و غیره که دیگر از طرف او فایده نمیبرند آشکار گشته فقط در این میانه يك نفر دختر دایه آن صاحبمنصب است که از روی حقیقت و بواسطه مهر و محبت باطنی خویش واقعاً افسوس خورده صاحبمنصب وقتی که ظاهر میشود و اسباب خجالت زدگی همراهم میسازد آن دختر را عقد نموده و بازدواج خویش در میآورد .

(۱۱۷) املاء

سی چهل سال قبل یکی از وزرای علوم قدیمی روزی در سردرس طب جزوه یکی از شاگردها را گرفته نگاه کرده نظرش بکلمه نقاهت افتاد که شاگرد آنرا صحیحاً یعنی باقاف و های هوز نوشته بود . گفت مگر نقاهت با این املاست ؟ گفتند بلی . گفت پس خوب شد که مرا از دل واپسی بیرون آوردید اگر چه من نقاهت را همه وقت باین املا

مینوشتیم اما اغلب دغدغه خاطر و تردید داشته بیش خود میگفتیم شاید باغین باشد شاید با حای حطی باشد حتی بمناسبت عربی بودن این کلمه گاهی خیال میکردم تای آخر آن شاید نقطه دار نباشد و دسته دار باشد ولی اکنون که دانستم این کلمه همانطوری که من مینوشتیم صحیح بوده و املاي آن مطابق با صدای آن است خوشوقت شده و از این مختصر مجالست امروزه خود با شما ها اهل علم بهره و فیضی برده ممنونم .

اگر چه شاگرد ها بعد از رفتن وزیر علوم از بیسوادی او اظهار تعجب نموده ریزه خوانیها کردند ولی غافل از این که وزیر زرنگ در ضمن تقریرات خود نکته بسیار مهمی را که جمعی از علمای زبان فرانسه مدتهاست پیشنهاد کرده اند بزبان آورده پیشنهاد این است که بعد از این کلمات با حروفی نوشته شوند که آن حروف صدای آن کلمات را تشکیل میکنند :

اسپانیولیا و ایتالیاها که در کلمات خود حروف زائده یا بیصدا یعنی حروفی که نوشته میشوند ولی خواننده نمیشوند و حروف مرادفه یا مشابه یعنی حروف همصدا و متغیره و مر کبه ندارند وقتی که زبان فرانسه را ملاحظه میکنند تعجب نموده میگویند چرا يك جاسین مینویسند و كاف میخوانند چرا يكجا يك صدا را بيك حرف و در جای دیگر همان صدا را بحرف دیگر که با هم مر کب کرده اند مینویسند !

سبب عمده این حوادث و کائنات یعنی سبب عمده تولید املا در کلمات آن است که فرانسه ها نیز مانند ما در حینی که بسیاری از لغات خود را از زبانهای دیگر اخذ کرده و میکنند همان املائی را که آن لغات

در آن زبانها دارند همراه آورده و محکم نگاهداشته مثل ما خود را مبتلا بیک عمر گرفتاری و مشکلات نموده چه بسا دیده میشود که پس از چندین سال مشقت و تحصیل وقتیکه فرانسه یا انگلیسی یا فارسی را میخواهیم بنویسیم باز بعضی کلمات را غلط نوشته و از عهدۀ املا بر نیامده و حال آنکه اگر قرار بود بقول آن وزیر علوم کلمات را با صدای خود بنویستند بکلی از زیر فشار این بار سنگین بیرون آمده هر کند ذهنی میتواند در دو سه روز صحیح نوشتن فرانسه و انگلیسی یا بالفرض فارسی را یاد بگیرد . و بعبارة اخری اگر املا را که دانستن آن يك عمر گرفتاری و ندانستن آن یکدنیا رسوائی دارند موقوف نموده و منکر لزوم آن شده در باب املا بقول بچه ها ياك عرب میشدیم یکدنیا راحت و بعین مانند عربها میشدیم که هیچ زحمت املا یاد گرفتن ندارند و همانطوری که تاقظ میکنند همانطور مینویسند .

در صورت موقوف شدن املا الفیبای ما که اکنون سی و دو سه حرف بیشتر دارد منحصر به بیست و چهار پنج حرف شده آنهم در صورتیست که الف معدود را و الف متحرک و ساکن را ع قرار داده و . را نیز با وجود بودن ح حفظ کنیم :

روز ج م ع . ق ر ر ه س ف ر ل م ز ف ر د ر ح ز ر ت
ع ب د ل ع ز ی م ع ی ن م ق ا ل ه ک ه د ر م و ر د ع ع ت ر ا ز
ا ت و ا ق ع خ ا ح د ک ش ت ت ح ر ی ر ش د .

اما این را باید دانست که اینگونه تغییرات در الفیبا هر قدر که علی العجالة برای بهبودی اوضاع مفید باشند اصلاح کامل نکرده و برای آنکه ملل مشرق زمین هم مانند ملل مغرب زمین دارای سواد شده در

جاده تمدن وارد کردند هیچ چاره و علاجه نیست جز آنکه الفبای
لاطن را اتخاذ نمایند .

(۱۱۸) اطاعت امر

قانون مطاع است نه اشخاص و اگر میگوئیم طفل باید اطاعت امر
پدر و زن اطاعت امر شوهر نوکر اطاعت امر آقا سر باز اطاعت
صاحب منصب و همه کس باید اطاعت اولیای امور دولتی را بکنند این
مادامی است که او امر اشخاص مزبوره که ایشان را واجب الاطاعه مینامند
بر طبق قانون بوده حقوق اطاعت کنندگان باطل و مخروق نشده و
امر بر خلاف حقانیت صدور نیافته یعنی اطاعت ظاهری مبدل بتکلیف
باطنی شده باشد :

در مورد اولاد وزن هیچ اتفاق نمیافتد که امر ابوبین و شوهر بر
خلاف حقانیت وصحت منافی مصلحت صادر گردد مگر در صورتیکه امر
دهندگان از عقل بی نصیب شده ولی در باره سایر مطاعان محترم ما
جرئت نموده میگوئیم جرئت آنکه همه وقت با اصطلاح متعارف بالای
ایشان قسم بخوریم نداشته بالعکس نویسنده معروف بسوئه که جرئت
ما را نداشت مینویسد : حکمران در احکام خود هیچ مورد مسئولیت و
مؤاخذه واقع نشده قدرت وی بی چون و چرا و باید طوری باشد که
امکان سر پیچی برای احدی باقی نمانده اقتدارات تامه داشته باشد تا
بتواند احقاق حق و رفع ظلم بنماید و اگر هم بر خلاف قانون رفتار
نماید باید کور کورانه او را اطاعت کرده امر او را امر قانون فرض نمایند !
ولی دیگری از نویسندگان تا این حد تملق نکرده میگوید در مقابل
خلاف قانون مادامی که غیر از اطاعت کار دیگری نمیتوان کرد شرط
عقل آن است که مطیع بوده و بدون تمر خود را بخطر نینداخته طغیانی

که خواهند گفت از روی حقانیت بود آن است که منتج نتیجه و مفید فایده باشد .

یکی دیگر از نویسندگان فرانسه مینویسد جز در صورتیکه انسان بخواهد فداکاری نموده ضرر و خطر را بر اطاعت قانون غلط ترجیح دهد باید علی العجلاله غلط را اطاعت نموده ولی ضمناً تاجان دارد باید در صدد تغییر دادن آن قانون بر آید .

دیگری مینویسد بهترین موافق برای اظهار عدم اطاعت وقتی است که او ایای امور خود مخالف قوانین موضوعه رفتار نمایند : شارل دهم پادشاه فرانسه مأمورین نظمیه را فرستاد که بعضی از روزنامه ها را توقیف نمایند : یکی از جریده نگاران معروف کتاب قانون را در دست گرفته و آنرا برای جمعیت تماشاچی و مأمورین خوانده گفت این کار بر خلاف قانون است ! اگر چه مأمورین کار خود را انجام دادند ولی روز بعد مردم شورش نموده شارل را از تخت سلطنت پائین آوردند و از روی حقانیت او را معزول نمودند .

بهترین تدبیرات برای آنکه مردم قوانین صحیحه را اطاعت نموده و از آن سر نییچند این است که اولیای امور خود قبل از همه کس مطیع قانون و سرمشق واقع شده اول خود اطاعت امر نمایند تا دیگران نیز اطاعت نموده تخلف نوززند .

باری اطاعت امر اسم يك بازی خنده داری نیز هست که در تماشاخانه های آسیانی بمعرض نمایش در آورده اجزای اصلیه یعنی اشخاص عمده این بازی چهار نفرند :

اولا مادری پرگو و احمق و پول پرست ، ثانیاً دختری خوشخو

زیرک و خوشگل . تالاً پیر متمولی که از پنجاه سال مجرد زندگی نمودن بتنگ آمده خیال زن گرفتن دارد . رابعاً صاحب‌منصب جوانی که مدتهاست عاشق آن دختر که وی نیز خیلی او را دوست میدارد شده ولی اکنون بسفر رفته در صحن تماشاخانه اول پیر مرد دیده میشود که مرام خود را شرح داده و شرایط منظوره را بیان نموده طالب عدالی است که خوشگل و جوان و دختر بوده چشم و گوشش بکلی بسته و بهیچوجه داخل در بعضی از عوالم نشده باشد .

مادر دختر که طالب دامادی است هر چه میخواهد باشد مشروط بر آنکه متمول باشد پیر مرد را پسندیده و دختر خود را پیشنهاد نموده بمعیت او بشهری که دختر در یکی از صومعه‌های آن شهر تربیت میشد رفته و دختر را بیرون آورده چند روزی همگی با هم در یکی از مهمانخانه ها منزل میکنند .

پیر مرد که آدمی بود عاقل و درستکار احساس میکند که دختر چندان مایل باین وصلت نبوده بمادر مطالب را اظهار مینماید .

مادر در جواب پیر مرد میگوید این چه فرمایش است اگر بدانید این دختر در غیاب شما چقدر از شما تعریف نموده و چقدر شما را دوست میدارد !

پیر مرد میگوید پس بهتر آنکه من مطالب را بالصراحه بدختر گفته و تحقیق نموده ببینم واقعاً باین وصلت رضایت میدهد یا نه ؟

ولی در مجلس تحقیق از اتفاقات مادر نیز حضور داشته و دختر در جواب هر سؤالی که پیر مرد از او میکند میگوید اطاعت امر مادر واجب است اطاعت امر مادر واجب است .

اما این جواب پیر مرد عاقل را متقاعد نساخته می بیند وصات پیر و جوان صحبت سنگ و سبو است .

در این بین آن صاحب منصب جوان که از قضا برادر زاده آن پیر مرد است و کاغذ دختر باورسیده بود که چه نشسته بی مادرم دارد مرا پیر مرد بدتر کیبم شوهر میدهد از راه رسیده و در همان مهمانخانه اطاق گرفته در طالار عمومی چشمش بموی خود میافتد که همراه آن خانواده بود . مطلب را فوراً دریافته و بی آنکه خود را بمادر دختر شناسانده یا با دختر حرفی بزند در پیشگاه عمو حضور خود را در آن مهمانخانه بدلیل دیگری مستند داشته و آنروز و آن شب را بمصاحبت ایشان نذرانده و چون عمورا بسیار دوست میداشت مصمم بر آن گشت که فداکاری بزرگی کرده یعنی مانع از وصلت عمو با آن دختر نشده و عشق خود را موقوف عنه گذارد اگر چه صدمات بسیار جانگدازی انتظار او را کشیده و هلاکت نصیب وی گردد .

قبل از آنکه بعد از نصف شب از مهمانخانه برود کاغذی بدختر نوشت و تفصیل را در آن کاغذ شرح داده از اتفاقات آن کاغذ بدست عمو میرسد و بر مضمون آن اطلاع یافته میبیند برادر زاده چه فداکاری بزرگی در باره وی نموده او نیز کوتاه نیامده برادر زاده را از نیمه راه بر میگردد و دختر را بازدواج او در آورده و تمام دولت خود را باو می بخشید .

(۱۱۹) کشیش يك رو

اسمش مسیله بود و چون این کشیش بعضی از مطالب را پنهان نداشته و بعضی پرده پوشیها نکرده غالباً بدون هیچگونه دورویی

حرف زده یا مطلب مینوشت بکشیش بکرو و ملقب شده و لطر مینویسد پدرش یکی از عملجات کارخانه جیت سازی بود و در ده زندگی کرده معذک مسیاه تحصیلات خوب نمود تا بیانی که در مدارس مذهبی پذیرفته شد . و پس از تکمیل بمقام کشیشی رسیده در یکی از دهات بسمت ریاست روحانی بر قرار گشت .

مسیاه که باصطلاح ما ملا و مجتهد آن ده بود در باره صحابه و پیروان و مطاقا در باره اهالی خوب رفتار نموده و همه وقت ملاحظه حال فقرا و ضعفا را کرده روزی که نایب الحکومه نسبت بر عایا بدساو کی کرده یعنی چند نفر از ایشان را کتک زده بود در آخر موعظه کشیش مزبور تعهد کرد و بر خلاف مرسوم اسم نایب الحکومه را بزبان نیاورد و مجلس را بدعای او ختم نکرد . نایب الحکومه بخایفه بزرگ نوشت و از جانب خایفه حکمی صادر شد که کشیش حتماً باید موعظه ها را بدعای وجود نایب الحکومه ختم نماید . در این بار یکشنبه دیگر که کشیش بالای منبر رفت و نایب الحکومه هم جزو مستمعین نشسته بود در آخر موعظه گفت بیچاره کشیشهای دهاتی و کشیشهای کوچک که باید تابع امر کشیشهای بزرگ بوده و موعظه را بدعای اولیای امور ختم نمایند لهذا ما نیز بهمین ترتیب رفتار کرده و دعا نموده از خداوند درخواست میکنیم که حس عدل و داد را در قاب نایب الحکومه ایجاد فرموده ازین بعد رعایا را کمتر اذیت کرده اموال بیوه زنان و یتیمان را نچاپد و لطر مینویسد اگر چه پس از این واقعه مسیاه در مورد خشم و غضب خایفه واقع شده و نایب الحکومه کمال ضدیت را باو نشان داد

ولی او هیچ دست از رویه خود بر نداشته نتوانست با طریقه چاپاوسی و تماق آشنا گردد .

این کشیش در تمام دوره زندگانی خویش بی چیز بود زیرا هر چه بدست میآورد بفقرا و ضعفا قسمت نموده برای خود چیزی پس انداز نمیگرد . بعد از مردن او در کتابخانه اش که فقط مرکب از دوازده جلد کتاب بیشتر نبود کتابی یافت شد که او خود تصنیف کرده و بخط خود نوشته اسم آن کتاب اقرار نامه یا اعتراف نامه بود و بملاحظه آنکه مبادا همکاران وی آن کتاب را مخفی داشته و منقود الاثرش نمایند سه نسخه از آن نوشته دو نسخه را برای دو نفر از دوستان مجرم خود فرستاده و یک نسخه را نزد خود نگاهداشته بود .

در این کتاب مینویسد : « گمراهی و شقاوت سوء رفتار و حماقت جعلیات و خیانت‌های بی اندازه کشیشها بی اندازه هورت مالال خاطر م شده مصمم بر آن گشتم که این کتاب را تأیید نموده و چون در زمان حیات خود قدرت انتشار این وصیت یا اقرار نامه را ندارم اطلاع خوانندگان را بمطالب مندرجه در آن با یکدنیا امید واری بزمانهای بعد محول نموده گمان میکنم خواندن آن بیفایده نبوده سودمند باشد » .

مسئله اگر در زمان خود این کتاب را نشر میداد محققاً کشیشها او را زنده سوزانده و خاکسترش را بیاد فنا میدادند ولی بعد از مردن او که این کتاب بدست آمده انتشار یافت باین ملاحظه که مسئله اهمیتی پیدا نکند کشیشها هیچگونه تدبیر شدیدی اتخاذ نکرده یعنی مثلاً جسدش را از خاک برای آتش زدن بیرون نیاوردند یا اقلاب و وحش لعنت فرستاده و تکفیرش نکردند بلکه فقط صلاح در آن دیدند که

بگویند مسیله اختلال مشاعر بهم رسانده و در حال جنون این کتاب را نوشته باید چشم از تقصیرات او پوشید و طاب مغفرت برای او کرد . مسیله در کتاب خود مرید های خویشتن را مخاطب قرار داده میگوید من از شغل کشیشی بیزار بوده و از کشیشها که منفعت خود را در نادانی و اغفال سایرین میدانند کمال تنفر را داشته و اگر خود این مقام را قبول نمودم بملاحظه شقاوت و طمع نبود بلکه فقط امر اقوام خود را اطاعت کرده نخواستم نسبت بیدرنافرمانی کرده باشم شما خود بخوبی میدانید که من هیچوقت گناهان را نخریده و بهشت را نفروخته جهل و کمراهی شما را برای پیشرفت زندگانی خویش مغفتم نشمرده خدمات ممکنه را بلا عوض انجام داده کیسه خود را از ما حاصل زحمات و رنج بر بهای شما پر نکردم و همه وقت افسوس میخورم که چرا بیش ازین ممکن نیست در باره شما ها خوبی نموده و از مشقتهای شما بکاهم شما بخوبی شاهدید که من دادن را بر گرفتن ترجیح داده و حتی الامکان سعی بر آن داشته ام که بر خلاف مسلک کشیشها شما ها را از راه ضلالت بر گردانده چیز هائی را که باور نکردنی است بشما ها نگفته و شما را مجبور بقبول تعبدیات نکرده ام و اگر هم وقتی مجبور بر آن میشدم که بعضی خرافات و جعلیات را بزبان آورم باطناً نا راضی بوده و افسوس میخوردم که چرا نمیتوانم دروغ بودن اغلبی از مطالب مذهبی خودمان را کاملاً کوشزد نموده و علناً بشما بگویم دینی که صحیح است آن است که تمام قواعد آن بر طبق عام و عقل بوده با وجدان عقلا مطابق و بازندگانی بنی نوع بشر کمال متناسبت را داشته باشد